

Cooperation between the State and Ethnicities in pre-modern Iran; A case study of Goldsmid Treaties

Yones Irandegani^{*}, Vahid Sinaee^{}**

Seyyed Mohammad Ali Taghavi^{*}, Morteza Manshadi^{****}**

Abstract

The purpose of this article is to know the dominant form of the relationship between the state and Ethnicities in pre-modern Iran. The type of relationship between the State and Ethnicities in Iran is not a static concept and has undergone transformations under the influence of the evolution of State and power. Hence, the main question of this article is about quiddity the relationship between the State and the Ethnicities in the mentioned period. It seems In pre-modern Iran, due to the scattered construction of power among the three forms of relationship between the State and the Ethnicities; Cooperation, competition and conflict The contribution of "cooperation" has been more prominent in the form of exchange of power resources between the central State and local power cores. In this article, the theory of political opportunity structure has been used as selected analytical framework to explain the dominant form of interaction between the State and Ethnicities. The cooperation and assistance of the Ethnicities with the State in

* Ph.D. Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, irandegani.yones@mail.um.ac.ir

** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad (Corresponding Author), sinaee@um.ac.ir

*** Associate Professor, Allameh Tabatabai University, sma.taghavi@atu.ac.ir

**** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, manshadi@um.ac.ir

Date received: 2023/01/28, Date of acceptance: 2023/06/23



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

the determination of Iran's borders has been examined and shown in the case of the Goldsmith Treaties. The method of this research is historical explanation.

Keywords: Premodern Iran, State, Ethnicities, Cooperation, Goldsmith Treaties.



همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ مطالعه موردی قراردادهای گلداسمید

یونس ایرندگانی*

وحید سینایی**، سید محمدعلی تقوی***، مرتضی منشادی****

چکیده

هدف این مقاله، شناخت شکل مسلط رابطه دولت و اقوام در ایران پیشامدرن است. نوع رابطه دولت و اقوام در ایران مفهومی ایستا نبوده و تحت تأثیر تحول ساخت دولت و قدرت دچار دگرگونی‌هایی شده است. از این رو پرسش اصلی این مقاله درباره چیستی رابطه دولت و اقوام در دوره یاد شده است. به نظر می‌رسد در ایران پیشامدرن به دلیل ساخت پراکنده قدرت از میان سه شکل رابطه دولت و اقوام؛ همکاری، رقابت و منازعه سهم "همکاری" در قالب تبادل منابع قدرت بین دولت مرکزی و هسته‌های قدرت محلی، برجسته‌تر بوده است. در این مقاله از نظریه ساختار فرصت سیاسی به عنوان چارچوب تحلیلی مختار برای تبیین شکل مسلط تعامل دولت و اقوام استفاده شده است. همکاری و مساعدت اقوام با دولت در تعیین مرزهای ایران به صورت موردی در قراردادهای گلداسمید بررسی و نشان داده است. روش این پژوهش تبیینی - تاریخی است.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،
irandegani.yones@mail.um.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)،
sinaee@um.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی،
sma.taghavi@atu.ac.ir

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،
manshadi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۳۰



کلیدواژه‌ها: ایران سستی، دولت، اقوام، همکاری، قراردادهای گلد اسمید.

۱. مقدمه

اشکال رابطه دولت و نیروهای اجتماعی و نسبت آن‌ها یکی از مهم‌ترین موضوع‌های جامعه‌شناسی سیاسی است. این رابطه سرشتی پویا و غیرایستا دارد. رابطه دولت و نیروهای اجتماعی با جابجایی و تغییر ساخت‌های قدرت دگرگون می‌شوند (تیلی؛ ۱۳۹۴: ۲۳ و Mann; 1986, Tilly; 2005). نوع رابطه دولت و اقوام در ایران نیز مفهومی ایستا نبوده و تحت‌تأثیر تحول ساخت دولت و قدرت دچار دگرگونی‌هایی شده است. برای شناخت روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن در این مقاله از نظریه ساختار فرصت سیاسی به عنوان چهارچوب تحلیلی مختار برای تبیین این روابط، استفاده شده است. در این چارچوب با بررسی ماهیت ساخت قدرت دولت در ایران پیشامدرن و مبارزات ضداستعماری با دولت انگلیس درباره ترسیم مرزهای ایران با دولت محلی کلات، که تحت‌الحمایه انگلستان قرار داشت، شکل غالب تعامل اقوام با دولت در عرصه‌های نظامی و دیپلماسی مرزی هنگام انعقاد قرارداد گلد اسمید، آشکار می‌شود.

روش این پژوهش، کیفی از نوع تبیینی - تاریخی است. در روش تبیینی - تاریخی با اذعان به این مسئله که پژوهش اجتماعی نیازمند داده‌های تاریخی است با گردآوری داده‌های تاریخی از روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن و پیکربندی و اتصال این داده‌ها در یک سیر به هم پیوسته، گزاره‌ها و مفاهیمی از آن‌ها برای تبیین و تفسیر روابط متقابل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن استخراج و استنتاج می‌شود. در این راستا، رایج‌ترین روش ارائه سازوکارهای علی خاصی است که پاره‌های مختلف داستان (لیتل؛ ۱۳۸۸: ۴۲)، و در این جا روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن را به هم ربط دهد. نقل تاریخی از روابط دولت و اقوام و آنچه که در جریان تعیین خطوط مرزی ایران در فرایند انعقاد قرارداد گلد اسمید روی داد چنین کاری را انجام می‌دهد.

۲. چهارچوب نظری

نظریه ساختار فرصت سیاسی (Political Opportunity Structure Theory) رابطه دولت و گروه‌های اجتماعی از جمله گروه‌های قومی را از منظر تعاملی و پویا می‌نگرد. به لحاظ

سنخ‌شناسی و نوع‌شناسی (Typology) این نظریه عمدتاً در چارچوب پارادایم "کنش جمعی (Collective Action)" نظریات مربوط به تغییر اجتماعی (Social Change)، توسعه سیاسی (Political Development) و اقدام جمعی (Collective Action) قابل طرح می‌باشد (دلپورتا و دیانی؛ ۱۳۸۳: ۱۹). این نظریات در چارچوب نظریات جامعه‌شناسی سیاسی و جنبش‌های اجتماعی (Social Movement) بر ماهیت فرایندی تعامل و کنش نیروهای سیاسی تأکید و سعی دارند پیوندی بین محیط و نوع استراتژی عمل گروه‌های اجتماعی برای پیگیری اهداف و منافع شان برقرار کنند. نظریه ساختارفرصت سیاسی به "ادراکات و تصورات" حاصل از محیط نیروهای اجتماعی، به‌عنوان "متغیر اصلی" توضیح‌دهنده کنش‌های جمعی مبتنی بر قومیت توجه می‌کند. در واقع این نظریه منبع منازعه/همکاری را به گونه‌ای تعریف می‌کند که در آن افراد محیط خود را تصور می‌کنند، جایگاه خود را در آن می‌یابند و بر اساس آن، هویت‌های فردی و گروهی که رفتار و اعمال آن‌ها را هدایت می‌کند، شکل می‌دهند.

نظریه ساختارفرصت سیاسی به تأسی از رویکرد ساختار-کارگزار (Structure-agent) با تأکید بر رابطه بین موقعیت و نوع رفتار و کنش نیروهای اجتماعی (های؛ ۱۳۹۰: ۱۹۷-۱۹۴) شکل‌گیری رفتارهای قومی را امری بسترمند و بافتاری در نظر می‌گیرد و بر نقش عنصر سیاست و ساختار قدرت به‌عنوان "متغیر مستقل" در ظهور نوع رفتارهای قومی تأکید دارد. لذا از منظر این نظریه وقوع هر شکلی از رابطه بین دولت و گروه‌های قومی در تحلیل نهایی، به ویژگی‌های نهادین نظام سیاسی (ساختار دولت) که از طریق الگوی سیاست قومی یا مدیریت منازعه مشخص می‌شود، مربوط است. به عبارتی چگونگی شکل‌های متنوع رابطه گروه‌های قومی و دولت یا منابع منازعه/همکاری متأثر از محیط سیاسی است که فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای گروه‌های قومی به وجود می‌آورد. بر این اساس برای فهم اشکال و علت‌های تقریبی یا منابع منازعه/همکاری دولت و اقوام توجه به عنصر ماهیت ساخت قدرت نظام سیاسی مهم است.

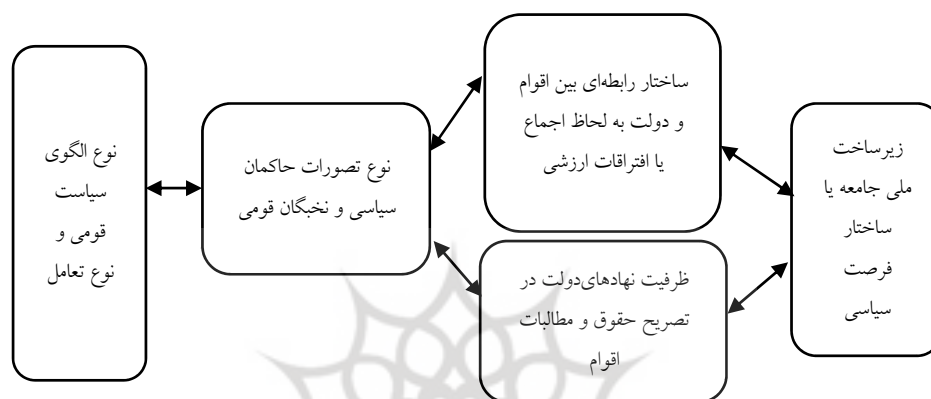
نظریه ساختار فرصت سیاسی که ریشه در کلان رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی دارد با تأکید بر رابطه بین موقعیت و نوع کنش، کنش‌های سیاسی را فارغ از اینکه بر اساس تصورات روانی باشند یا نتیجه سرخوردگی‌ها (Frustrations) و نارضایتی‌های اقتصادی، نتیجه کنش جمعی تک تک افراد، اعم از رهبران و توده‌ها می‌داند که می‌تواند با کنش افراد دگرگون شود. در واقع تعامل گروه‌ها و دولت در جامعه دارای خصالتی فرایندی هستند نه ثابت؛ به عبارتی در فرایند تعامل بین گروه‌های اجتماعی و دولت قواعد و اهدافی که آن‌ها به دنبال ترویج آن می‌باشند تغییر می‌یابد و می‌تواند نوع رابطه‌شان پیوسته با توجه به الزامات

قواعد رفتاری وضعیتی که در آن قرار دارند تغییر یابد. دولت و گروه‌های اجتماعی در واقع موجودیت‌های ثابت نیستند، بلکه در نتیجه کنش‌شان ماهیت نوع رابطه‌شان مبتنی بر مخالفت یا اتحاد تغییر می‌یابد. رابطه دولت با گروه‌های اجتماعی از جمله گروه‌های قومی به صورتی مداوم از صورتی به صورتی دیگر تغییر می‌کند (میگدال؛ ۱۳۹۵: ۳۹-۳۸). بنابراین؛ در حالی که رویکردهای تبیینی و علی همچون دیدگاه‌های اقتصادی و روان‌شناسی اجتماعی بر این امر تأکید دارند که کنش جمعی مبتنی بر قومیت از احساس محرومیت و سرخوردگی ناشی می‌شود، نظریات با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی تصریح می‌کنند که شکایت‌ها و نارضایتی‌های حاصل از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها تنها پیش شرط وقوع تحرکات قومی می‌باشند. روابط نابرابر و سلطه در هر سطحی از زندگی اجتماعی وجود دارد، اما در برخی شرایط مشروعیت این روابط مورد پرسش قرار می‌گیرند. در این صورت شکل‌گیری کنش‌های جمعی خشن از جمله در روابط دولت و اقوام با هدف تغییر این شرایط، می‌تواند جنبه‌های مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه نیز داشته باشد. بنابراین؛ در بررسی انواع کنش‌های دولت و گروه‌های قومی - منازعه، رقابت و همکاری - باید به عوامل پس‌زمینه‌ای سیاسی و اجتماعی که در آن قرار دارند توجه کرد. در واقع یکی از کلیدی‌ترین موضوعات در نظریه ساختارفرصت سیاسی این است که مسالمت‌آمیز یا خشونت باربودن راهبردهای نیروهای اجتماعی در پیگیری مطالبات شان کاملاً زمینه پرورده است (کریمی مله؛ ۱۳۹۷: ۲۲۷).

این برداشت برگرفته از ایده دولت قوی (Strong State) / جامعه ضعیف (Weak society) یا دولت ضعیف (Weak State) / جامعه قوی (Strong society) آلکسی دو توکویل (Alexis de Tocqueville) است. از نظر دو توکویل همپای تحول شکل ساخت دولت از استبدادی به دموکراتیک، استراتژی نیروهای جامعه مدنی در پیگیری مطالبات نیز از اشکال خشونت‌آمیز به اشکال مسالمت‌آمیز تحول می‌یابد (دلپورتا و دیانی؛ ۱۳۸۳: ۲۸۰). این رویکرد دو توکویلی با یک برداشت تکثرگرایانه پیوند می‌خورد که بر اساس آن تسهیل مشارکت در قدرت یا دسترس‌پذیری نهادهای دولت برای گروه‌های سیاسی ضمن اینکه استفاده از استراتژی‌های خشونت‌آمیز جهت پیگیری مطالبات توسط گروه‌های سیاسی را بلا موضوع می‌کند در بلندمدت با کاستن از روابط نامتقارن قدرت بین دولت و گروه‌های سیاسی اجماع ارزشی را در ساختار رابطه‌ای دولت و اقوام افزایش می‌دهد. با افزایش اجماع ارزشی در ساختار رابطه‌ای دولت و اقوام تصورات حاکمان سیاسی و نخبگان گروه‌های قومی از منافع یکدیگر بر مفروضات ارزشی مشترک ابتناء می‌یابد.

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۳۱

در این رهیافت پیشران‌های ساختار فرصت سیاسی یا الگوی سیاست قومی که تعیین‌بخش اشکال و الگوهای رابطه دولت و نیروهای اجتماعی از جمله نیروهای قومی می‌باشد؛ ترکیبی از میزان اجماع یا افتراق ارزشی ساختار رابطه‌ای بین اقوام و دولت و میزان ظرفیت نهادهای دولت در تصریح حقوق اقوام و به تبع نوع تصورات حاکمان سیاسی و نخبگان قومی است. این فرایند به‌طور مشخص در نمودار ۱ ترسیم شده است.



نمودار ۱. چهارچوب تحلیلی مقاله

در این دیدگاه، در بررسی انواع روابط دولت و نیروهای اجتماعی باید به پس‌زمینه‌های سیاسی و اجتماعی که در آن قرار دارند توجه کرد. دوتوکویل با مفروض گرفتن تقابل میان دولت و نیروهای اجتماعی در یک زنجیره هم ارزی با توجه به معیار نوع ساخت قدرت دولت در توصیف تمایز دولت ضعیف و دولت قوی معتقد است افزایش قابل ملاحظه ظرفیت نهادهای دولت در تصریح مطالبات نیروهای اجتماعی از طریق دسترس‌پذیری نهادهای دولت برای آن‌ها، نیروهای اجتماعی را وامی‌دارد از منازعه به همکاری تمایل پیدا کنند (دلپورتا و دیانی؛ ۱۳۸۳: ۳۰۲-۲۹۷ و تیلی؛ ۱۳۹۴: ۵۷-۵۰ و میگدال؛ ۱۳۹۵). همان‌طور که جک گلدستون (Jack Goldstone) می‌گوید دسترسی فزاینده به سازوکارها و مجاری مشارکت در آن دسته از نظام‌های سیاسی که فاقد چنین دسترسی بوده‌اند موجب فرصت ارزیابی نمی‌شود، بلکه از موضع منحنی خطی و پیدایش فضای جدید مشارکت می‌توان از فرصت سخن به میان آورد (دلپورتا و دیانی؛ ۱۳۸۳: ۳۰۸). از چنین ملاحظه‌ای می‌توان استنتاج کنیم دولت برای تداوم عملیات حکمرانی پیوسته به استخراج منابع از نیروهای جامعه تحت امرش نیاز دارد. چنین وابستگی برای تداوم حکمرانی بر مبنای منطق اقتضائات قدرت (The logic of the requirements

of power) دولت را وامی دارد با تصریح حقوق و مطالبات نیروهای اجتماعی در یک رابطه همکاری گونه مستمر و متقابل با آنها قرار گیرد.

بر این اساس ماهیت تعامل نیروهای اجتماعی با دولت به نهادهای سیاسی دولت بر حسب میزان باز یا بسته بودن شان بستگی دارد. از این منظر دولتهایی که پیوسته با جوامعشان جهت استخراج منابع ضروری جهت حکمرانی تعامل دارند، از آنجا که به این منابع نیاز دارند، با تصریح حقوق و مطالبات گروه‌های اجتماعی در نهادهای دولت با آنها وارد تعامل و چانه‌زنی می‌شوند (اجتماع ارزشی)، در این جوامع گروه‌های اجتماعی، کمتر ماهیت رابطه‌شان را با دولت بر مبنای منازعه-تخاصم تعریف می‌کنند. بر عکس در دولتهای ضعیف دولت رابطه و تعاملی با گروه‌های اجتماعی ندارد (افتراق ارزشی) و با عدم تصریح حقوق و مطالبات آنها در استخراج منابع ضروری از جامعه جهت حکمرانی با مشکل مواجه می‌شود و گروه‌های اجتماعی در برخورد با این دولت پیوسته ماهیت روابط شان را منازعه‌آمیز یا حداقل رقابت‌گونه تعریف می‌کنند.

۳. نوسانات الگوی تعامل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن

با کاربست نظریه ساختارفرصت‌های سیاسی و انواع تعامل مرتبط بر آن در محیط سیاسی ایران سنتی، امکان واکاوی و تحلیل نوع رابطه دولت و اقوام و پاسخ به این پرسش فراهم می‌شود که با توجه به ساخت قدرت دولت در ایران پیشامدرن، کنش‌ها و واکنش‌های دولت و قومیت‌ها از چه شکل غالبی پیروی کرده و عوامل مؤثر بر آن چه بوده است.

با توجه به تراکم استبداد در همه حکومت‌های ایران پیشامدرن (کاتوزیان؛ ۱۳۹۰ و ۱۳۹۴)، در دولتهای سنتی، ملوک‌الطوایفی یا ممالک محروسه، ضعیف/قوی یا باز/بسته بودن دولت‌ها را باید برحسب پذیرش مشارکت سران اقوام در ساخت قدرت در راستای تأمین امنیت به عنوان تنها "ارزش توزیعی دولت"، تعریف نمود. در هنگامی که حکومت مستقر توانسته است منابع سازوکارهای اعمال حاکمیت یا تأمین نظم و امنیت را در ابعاد داخلی و خارجی از جامعه با مشارکت اقوام در قالب جمع‌آوری مالیات یا لشکر استخراج نماید؛ دولت قوی و دارای ساختاری باز و در غیر این صورت دولت ضعیف و دارای ساختاری بسته بوده است.

طرح بحث همبستگی قوی/ضعیف یا باز/بسته بودن دولت‌ها با مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت داخلی و خارجی به عنوان تنها معیار میزان تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت ایران سنتی یا ممالک محروسه به این استنتاج می‌انجامد؛ در مقاطعی

که از مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت کاسته شده، تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت نیز کاهش یافته و دولت و جامعه در حوزه اقوام دچار نوعی افتراق ارزشی و رابطه رقابت گونه شده‌اند. به عنوان مثال در دوران صفویه با اجرای سیاست‌های تمرکزگرایانه و استقرار مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی از مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت کاسته شد و به همان میزان تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت کاهش یافته و دولت و جامعه در حوزه اقوام دچار نوعی افتراق ارزشی و رابطه رقابت گونه شدند.

اقوام در ایران اساساً موجودیت شان را با روابط سیاسی و ساختار قدرت بازتعریف می‌نمودند. سازوکارهای جمع‌آوری مالیات و بسیج قشون توسط نخبگان محلی از مجاری عمده انتقال وفاداری در رابطه اقوام با دولت [شاه] بود. تضعیف و بلاموضوع شدن نسبی چنین رابطه‌ای در دوران صفویه شخص پادشاه را از سازوکار سیاسی با پشتوانه تاریخی عمیق در تاریخ سیاسی ایران محروم نمود. گذشته از این سازوکارهای سیاسی جمع‌آوری مالیات و بسیج قشون توسط نخبگان محلی به بازتولید آداب و سنت‌های سیاسی منجر می‌شد، که شاه را توانا می‌ساخت بر بستر جامعه سیاسی چندگانه و چندپاره، مردمان ساکن بخش‌های گوناگون سرزمین تحت قلمرو خود را متحد سازد. ماحصل کم‌رنگ شدن این سازوکار در این بازه زمانی سربرآوردن ناامنی و رابطه مبتنی بر رقابت و منازعه دولت و اقوام در ایران بود. از دلایل درونی فروپاشی سلسله صفوی از بین رفتن همکاری و موازنه قدرت میان امرای محلی و دولت در نتیجه دگرگونی‌های سیاسی بود. امری که باعث شد نظام اجتماعی موزائیکی ایران به نظام اجتماعی هرمی شکل تغییر یابد (فوران؛ ۱۳۹۲: ۱۰۵-۱۰۳). در واقع در دوره صفویه هویت ایران بر اساس ضدیت با عثمانی شکل گرفت، استمرار این بیگانه‌پنداری و تغییر این نگاه به داخل در زمینه‌های جمعیتی و نظامی باعث شد تا به بهانه انحراف از تصویر آرمانی به‌خاطر انحراف از دین، خود و دیگری به درستی شناخته نشود (کچوئیان و جوادی یگانه؛ ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۵۸). ره آورد چنین وضعیتی شاه عباس اول را بر آن داشت تا سیاست تمرکزگرایی را در رأس برنامه‌های خود قرار دهد. می‌توان از نمودهای عینی سیاست تمرکزگرایانه دولت صفوی به اجرای نظام اویماق-قبیله و متعاقب آن در هم شکستن اقتدار امرا و حکام محلی و حذف آن‌ها از ساختار قدرت با تبدیل ممالک یا ایالت‌های کشور به خاصه یعنی ایالت‌های سلطنتی و منصوب کردن غلامان ترک قزلباش به عنوان والی این ایالات، جابه‌جا کردن فرماندهان قبیله‌ای از طریق کوچ‌های اجباری، مهم‌تر از همه با رسمی شدن

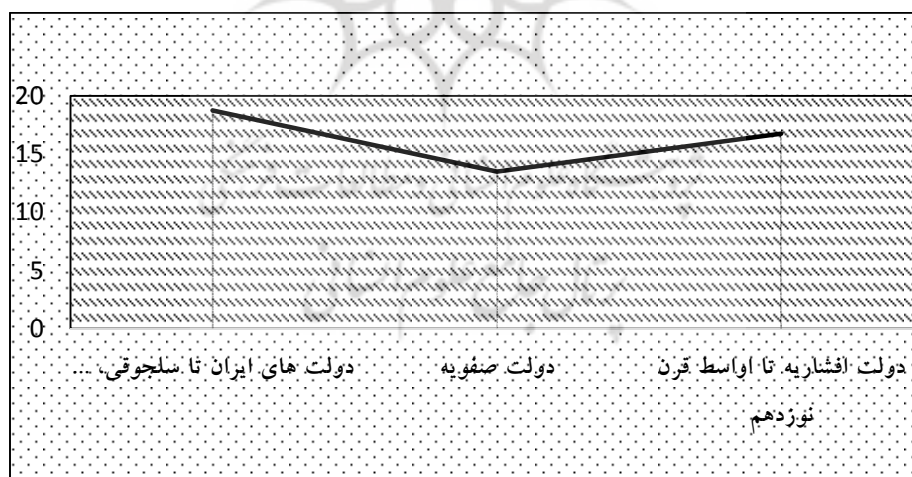
مذهب شیعه در ایران در این دوره پیگرد و مبارزه با اقلیت‌های دینی و پیروان اهل سنت اشاره کرد (فوران؛ ۱۳۹۲: ۱۰۶). پیاده‌سازی سیاست‌های دولت صفویه عواقب تاریخی در رابطه دولت و اقوام داشت. این رویه‌ها یعنی سیاست‌های سرکوب و اسکان اجباری، عدم پذیرش هویت و مشارکت اقوام در قدرت، اقوام و حکومت‌های محلی را به سمت اجتناب از همکاری با دولت مرکزی، عدم حمایت از آن و منازعه با دولت صفوی سوق داد. به عنوان نمونه می‌توان به رویدادهای خاور خراسان و مناطق سنی نشین شمال شرق کشور و استمداد مردم این مناطق از عبید خان ازبک برای مقابله با قزلباشان صفوی (فوران؛ ۱۳۹۲: ۱۰۱) و شورش قلعه دم دم در کردستان اشاره کرد (رازنهان و دیگران؛ ۱۳۹۰: ۱۳-۲) عدم همراهی اقوام بخصوص کردها و بلوچ‌ها با دولت صفوی در جنگ این دولت با امپراتوری عثمانی و افغان‌ها متجلی شد (زندیه و قنبری؛ ۱۳۹۵: ۲۳). بنابراین اگرچه سیاست‌های کوچ و جابجایی جمعیتی در دوران صفویه با هدف تقویت بنیه دفاعی و نظامی کشور صورت می‌گرفت (مشفق فر؛ ۱۳۸۶: ۲۸-۲۵)، اما از آن‌جا که بر پایه سیاست‌های تبعیض آمیز مذهبی استوار بود موجبات رنجش اقوام از دولت صفویه را فراهم آورد و از این رو پادشاهان صفوی همانند سلسله‌های پیش و پس از خود نتوانستند برای تقویت دولت و در راستای انگیزه‌های میهن دوستانه منابع لازم را برای دفاع از مرزها و مقابله با تهاجمات خارجی از اقوام استخراج نمایند. با ایدئولوژیک و تمرکزگرایی شدن ساخت قدرت در دوران صفویه، منازعه و کشمکش در بین اجزای تشکیل دهنده جامعه سیاسی ایران به وجود آمد که شکل تقابل ارزشی و هویتی به خود گرفت. ره آورد چنین وضعیتی از ظرفیت نهادهای دولت در پاسداری حقوق و مطالبات اقوام کاست. تقویت اعمال قدرت از بالا به پایین در دولت صفویه به کاهش توانایی‌های استخراجی دولت از جامعه چندقومی ایران منجر شد. وضعیتی که بیانگر دولت ضعیف بر حسب معیارهای ساخت قدرت در رویکرد دوتوکویلی نظریه ساختار فرصت سیاسی بود (Mann; 1986: 477, Tilly; 2005: 67). شورش‌های اعتراضی در راستای پس زدن طرح ایدئولوژیک و تمرکزگرایانه دولت صفویه هزینه‌های قابل توجهی را بر دولت در جمع‌آوری لشکریان که متکی به رهبران قومی بود، تحمیل کرد. این در حالی بود که افزایش درآمد ملی از طریق جمع‌آوری مالیات سرانه توسط رهبران ایلات، برنامه منظمی بود که در اغلب دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام به ویژه پس از استقرار سلسله‌های مرکزی و قدرتمند سلجوقیان، افشاریه، زندیه و قاجاریه برقرار بود (احمدی؛ ۱۳۸۶: ۷۳). استراتژی سنجیده این دولت‌ها آن بود که با انتصاب و تصدیق رهبران محلی با کمترین تلاش و هزینه‌ای موفق به تثبیت نظم و امنیت

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۳۵

عمومی می‌شدند. این امر که از یک سو سران اقوام را از شورش علیه دولت باز می‌داشت و از طرفی دیگر آن‌ها را بیش از پیش به حمایت دولت وابسته می‌کرد (احمدی؛ ۱۳۸۶: ۷۲ و فوران؛ ۱۳۹۲: ۲۱۱). در این باره لوئیس بک (Lois Beck) می‌نویسد:

در طول تاریخ سلسله‌های گوناگون ایران در فراگردی پیچیده تأسیس می‌شدند و نحوه ایجاد و ساختار آنان متأثر از هدف‌های رهبران قبیله‌ای و غیرقبیله‌ای بود. از دوران تسلط سلجوقیان، سلسله‌های پادشاهی ایران در این دوران، پیش از رسیدن به تاج و تخت امرای قبیله یا اخلاف آن‌ها بودند و حکومت همه آنان، متکی به پشتیبانی و قدرت قبایل بود. به سخن دیگر، تا وقوع انقلاب مشروطه، هر سلسله در ایران از بستر اقوام برمی‌خاست، به کمک آن‌ها می‌ماند و به دست آن‌ها سرنگون می‌شد (بک؛ ۱۳۷۴: ۱۳۵-۱۳۴).

هر چند روند رابطه دولت و اقوام در ایران سنتی یا پیشامدرن "نوساناتی" داشته است و از یک سیر ثابت برخوردار نبوده است. اما دوره صفویه، در مجموع در دوران پیشامدرن رابطه دولت و اقوام در یک الگوی همگرایانه و متوازن قرار داشت. به عبارت دیگر از تشکیل دولت‌های سلجوقیان تا دولت صفویه روند رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام افزایشی بود اما با اعمال سیاست‌های تمرکزگرایانه از سوی پادشاهان صفویه این روند تا حدی نزولی شد، سپس از دولت افشاریه تا اواسط قرن نوزدهم مجدداً رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام سیر صعودی یافته و در یک حالت متوازن قرار گرفت (شکل ۲).



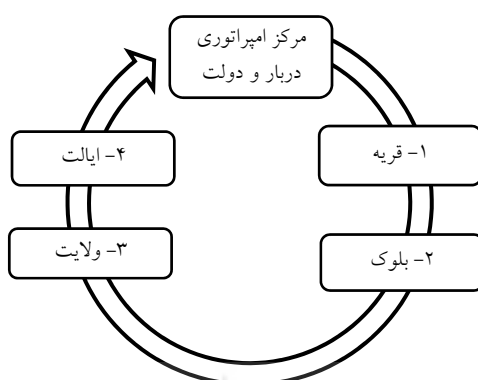
نمودار ۲. نوسانات رابطه مبتنی بر همکاری اقوام در نسبت با دولت‌ها در ایران پیشامدرن

دولت‌های ایران از افشاریه تا اواسط قرن نوزدهم، از ابزارهای لازم جهت متمرکزسازی ساخت قدرت بهره‌مند نبودند. دولت‌های سنتی ایران اغلب استبدادی بودند اما ایدئولوژیک و تمرکزگرا نبودند. این امر ناشی از قرار داشتن شالوده‌های اجتماعی سیاست در ایران سنتی بر بنیاد تنوعات هویتی و منطقه‌ای بود. بر پایه چنین نگاهی در ایران سنتی دولت و جامعه به نحو پیچیده‌ای همبسته، و سیاست پدیده‌ای متأثر از سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی بود (آبراهامیان؛ ۱۳۸۳: ۷-۵).

در ایران پیشامدرن در لوای سیاست‌قومی تکثرگرایانه نوعی "همکاری" در رابطه دولت و اقوام با تبدیل ساختارهای جامعه قومی به ابزار اعمال قدرت دولت، در قالب تبادل منابع قدرت بسیج سپاه، جمع‌آوری مالیات - اعطای زمین، شکل گرفت (بک؛ ۱۳۷۴: ۵۴۸-۵۴۷ و ۵۵۵). با توجه به این ویژگی‌ها نوعی فئودالسیم قبیله‌ای در ایران تثبیت و بازتولید می‌شد (بک؛ ۱۳۷۴-۵۳۵-۵۳۴، توفیق؛ ۱۳۸۵: ۱۰۳، لمبتون؛ ۱۳۷۲، ولی؛ ۱۳۸۰، بشیریه؛ ۱۳۸۵ اشرف؛ ۱۳۸۵). از این منظر، از آنجاکه در نظم سیاسی سنتی ایران دولت بر جامعه‌ای چندپاره فرمان می‌راند که به موجب سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" به دقت در حال تعادل نگه‌داشته می‌شد (فوران؛ ۱۳۹۲: ۲۱۹، بک؛ ۱۳۷۴: ۵۳۷)؛ نیاز به ایجاد هویت‌های گسترده‌تر از هویت‌های محلی، هم در طرف دولت و هم در طرف اقوام بلا موضوع می‌شد (احمدی؛ ۱۳۸۸: ۱۲۰، آبراهامیان؛ ۱۳۸۳). بدین‌سان به واسطه فقدان هویت‌های جمعی عام در ساخت قدرت فئودالسیم پاتریمونیال ممالک محروسه ایران، صرف پذیرش اقتدار و اطاعت مطلق به شیوه‌ای پدرسالارانه همه نیروهای سیاسی را از "موقعیتی نسبتاً برابر" در دستیابی به منابع قدرت و ثروت برخوردار می‌نمود (بشیریه؛ ۱۳۸۵: ۱۲۲-۱۲۱، اکبری؛ ۱۳۸۴: ۲۲۷). پیامد تمرکزگرا و ایدئولوژیک نبودن ساخت قدرت دولت؛ یگانگی چندگانه (Unite multiple) (خوبروی پاک؛ ۱۳۸۵: ۱۸۴) در قالب اجماع ارزشی بین دولت و اقوام به‌عنوان خصیصه بنیادی حاکمیت سیاسی در ایران سنتی بود. حاصل این تعامل و رابطه متقابل، شکل‌گیری ساختار سیاسی و دولتی بوده است که اصولاً بر پایه تناسب قدرت سیاسی و همکاری بین دولت و قدرت‌های محلی یا اقوام استوار بود. در یک اعلامیه سلطنتی آمده است که اقتدار و حاکمیت، ساختار سلسله‌مراتبی^۱ دارد، زیرا جامعه از روستا، ایل و محله شهری تشکیل می‌شود و جلوگیری از هرج و مرج و نابسامانی در هرکدام از این جوامع به عهده رئیس آن است: «این رؤسا در مناطق محلی تابع پادشاه به عنوان رئیس کشور می‌باشند» (آبراهامیان؛ ۱۳۸۳: ۶۱). بر این اساس،

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۳۷

ویژگی اصلی ساخت قدرت سیاسی در ایران سنتی وابستگی متقابل دولت مرکزی و قدرت‌های قومی (محلی) در ایالات تابعه بود (شکل ۳).



نمودار ۳. ساخت قدرت سیاسی مبتنی بر وابستگی و همکاری دولت و اقوام در ممالک محروسه ایران

از ره آورد تعاملات بین دولت و حاکمان محلی در چارچوب ساخت قدرت ملوک‌الطوایفی یا ممالک محروسه، امپراتوری مبتنی بر اقوام متکثر ایرانی شکل گرفت که در دربار به‌عنوان قلب این امپراتوری به وحدت می‌رسیدند. در واقع شاهنشاه ایران به‌عنوان حافظ الرعایا و داور نهایی با سوق دادن تضادهای گروهی به درون دربار همانند رفتار و رابطه رهبران قوم با افراد قوم برای حل اختلافات ممالک محروسه در مسند قضاوت می‌نشست. دربار به صورت دادگاه نهایی استیناف عمل می‌کرد؛ آرای صادره نه بر اساس قانون شرع بلکه بر اساس مصالح و مقتضیات سیاسی و قدرت بود. از این رو نهاد دربار به‌صورت مرکز قدرتی درآمده بود که رهبران گروه‌ها سعی می‌کردند در آنجا وکلای رسمی داشته باشند یا «عوامل نفوذ» برای خود دست پا کنند تا پیگیر مطالبات شان باشند (آبراهامیان؛ ۱۳۸۳: ۶۱).

جدول ۱. مشخصه‌های ساخت قدرت و الگوی تعامل دولت و اقوام در ایران سنتی از دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم (منبع: یافته‌های پژوهش)

نوع الگوی رابطه دولت و اقوام	ساختار رابطه‌ای بین اقوام و دولت به لحاظ اجماع یا افتراق ارزشی	ظرفیت نهادهای دولت در تصریح حقوق و مطالبات اقوام	الگوی سیاست قومی
همکاری در قالب سازوکارهای جمع‌آوری مالیات، ارتش، نظام مالکیت اقطاعی زمین و دیگر سازوکارهای اعمال حاکمیت (مشروعیت فرّشاهی)	اشتراکات ارزشی و سنت دوستی بین قومی قوی در قالب اجماع ارزشی بین نخبگان دولت و اقوام (جامعه)	بالا به لحاظ تصریح حقوق اقوام از طریق مشارکت اقوام در ساخت قدرت	به دلیل نبود یک ایدئولوژی و هویت-سراسری در ساخت قدرت ممالک محرومه سیاست قومی دولت ذیل "تکثرگرایی مساوات طلبانه" قرار می‌گیرد، که پیامد آن همه اقوام از موقعیت و حقوق هویتی مساوی برخوردار هستند.

رابطه همکاری دولت و اقوام در ایران سنتی البته نوساناتی هم داشت. در مواقعی که معادله قدرت در یکی از دو سو تغییر می‌کرد، رابطه از شکل همکاری به رقابت و حتی در مواردی به منازعه تغییر می‌کرد. اما این امر به منزله انقطاع کامل رابطه همکاری نبود. دولت‌ها گاه در اعمال قدرت ناتوان می‌شدند و در نتیجه اقوام به ایفای برخی از کارکردهای دولت می‌پرداختند. رهبران دولت در اجرای سیاست‌های خود گاه مجبور به استعانت از رهبران قومی می‌شدند؛ زیرا از امکانات و ابزار لازم برای پیشبرد این سیاست‌ها محروم بودند. اما چنین اتکا و استعانتی که به تقویت نیروهای سیاسی قدرتمندی چون گروه‌های قومی منجر می‌شد در نهایت امر استقلال دولت را مخدوش یا محدود می‌نمود و آن را از ایجاد نهادهای لازم بازمی‌داشت. سران اقوام نیز از راه کمک به دولت امکان دسترسی آن را به جامعه قومی کنترل می‌کردند و در نهایت امر کار دفاع از قبیله در برابر دولت را آسان‌تر می‌ساختند. اما در همان حال ارتباط سران اقوام با دولت باعث می‌شد که نفوذ دولت بر اقوام و قبایل افزایش یابد و بر قدرتش افزوده شود تا آنجا که بتواند رهبران اقوام را هم از میان بردارد (بک؛ ۱۳۷۴: ۵۳۲). در این راستا برای مقاومت در برابر نفوذ یک دولت رو به گسترش، اقوام یا به ایجاد ساختارهای شبه‌دولتی دست می‌زدند و یا شبکه‌ها و ساختارهایی را که دولت خطرناک می‌انگاشت حذف می‌کردند. مورد اخیر در راستای تطبیق و بهره‌گیری از ساختار فرصت سیاسی عمومیت بیشتری در سیر تعامل و رابطه اقوام با دولت در تاریخ سیاسی ایران سنتی داشت. در واقع آنچه به لحاظ سیاسی اجتماعی باعث می‌شد که مفهوم اقوام در ایران سنتی بلاموضوع نگردد، همین پیوندهای سیاسی گسترده فرا محلی اقوام با دولت بود. حضور سران اقوام در ساخت دولت مرز میان این دو نهاد را مخدوش می‌کرد و این ناشی از زیرساخت اجتماعی جامعه ایران بود که در اثر مهاجرت اولیه

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۳۹

گروه‌های کوچ رو آریایی به فلات ایران بر ساخت قدرت و نظام سیاسی تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت (بک؛ ۱۳۷۴: ۵۳۰). از این رو نهادهای دولت و کیفیت حکمرانی بر اقوام تابعی بود از نوع ارتباط و رقابت‌های متقابل و تضادهای محتمل در دو سوی این رابطه. حاصل این تعامل و رابطه متقابل، شکل‌گیری ساختار سیاسی و دولتی بوده است که اصولاً بر پایه همکاری و تناسب قدرت سیاسی بین دولت و قدرت‌های محلی (اقوام) استوار بود.

۴. همکاری دولت و اقوام در بلوچستان؛ قراردادهای گلد اسمید (Goldsmid) (Treaties)

اصلی‌ترین نمود همکاری بین دولت و اقوام در دوره پیشامدرن مبارزات و مقاومت‌های ملی‌گرایانه اقوام در قالب مبارزه با استعمار انگلیس در ابعاد نظامی و مرزی می‌باشد. چنانکه در بلوچستان در جریان تعیین حدود مرزی ایران با دولت هند انگلیس طبق قرارداد گلد اسمید در سال ۱۸۷۲م/۱۲۵۰ش مقاومت و همراهی سران بلوچ در یک دیپلماسی مرزی مانع از جدا شدن بخش‌های بیشتری از خاک ایران شد که مصداق روشنی از رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن است.

در اواخر قرن نوزدهم پادشاهان قاجار مرز طبیعی جنوب شرقی خود را رود سند می‌دانستند و عطش دستیابی به توسعه قلمرو امپراتوری ایران را به قلمرو دوران صفویه داشتند. ولی این امر خیالی بیش نبود؛ چرا که آن‌ها هرگز نتوانستند به دلیل عدم پذیرش و تصویب قلمرو مرزهای تاریخی ایران از سوی قدرت‌های بزرگ که آن‌ها نیز تمایل یا طمع مشابه دولت مردان قاجار برای توسعه قلمرو و نفوذ خود به داخل مرزهای ایران داشتند، آن را تحقق بخشند. اما به هر حال این امر دامنه و وسعت ادعاهای تاریخی ایران در غرب هندوستان را نشان می‌داد که بسیار بیش از حدودی بود که در واقعیت آن دوران وجود داشت (کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۲۰ و ۵۲). در واقع تا اواخر قرن نوزدهم هنوز کسی نمی‌دانست مرز جنوب شرقی ایران کجاست و البته کسی هم به این موضوع اهمیت نمی‌داد.

هنگامی که بریتانیا تصمیم به احداث خط تلگراف گرفت، دوران تازه‌ای آغاز شد. دولت ایران به بلوچستان که تا این زمان آن را نادیده گرفته بودند علاقه‌مند شد (پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۴۰). لذا اصلی‌ترین مسئله قاجارها مبهم بودن حدود حاکمیتی ایران در جنوب شرقی و بلوچستان بود.^۲ انگلیسی‌ها، کمی بعد از فرونشانی شورشی که در هند به وقوع پیوست جهت احداث خط تلگراف بین هندوستان و بصره و از آنجا به استانبول و سپس لندن در صد

برآمدند نواحی ایالات جنوبی ایران مخصوصاً سواحل بلوچستان و مکران را تحت توسعه طلبی و کنترل خود قرار دهند (محمود؛ ۱۳۵۸: ۹۰۵). توجه همزمان انگلیسی ها و دولت قاجار به بلوچستان، موجب تقابل سیاست آنان شد و در این مبارزه، انگلیسی ها برای رسیدن به اهداف خود، اقدامات وسیع و برنامه ریزی شده ای را انجام دادند. شناسایی و کسب اطلاعات دقیق از بلوچستان در شمار نخستین اقدامات آن ها بود (سپاهی؛ ۱۳۹۶: ۱۲۲). در عصر منازعات امپریالیستی اطلاع فوری از تحولات در بخش های پراکنده کره زمین، بخصوص برای امپراتوری بریتانیا که تا آن هنگام در هریک از اقیانوس ها و قاره های زمین دارای مستعمرات و منافع بود، از اهمیت درجه اول برخوردار بود. بدون اطلاع فوری از تحولات، لندن قادر نبود در دوران جنگ از پایگاه های دریایی متفرق خود در مناطق پراکنده جهان و از کشتی های جنگی خود که در ایستگاه های مختلف خارجی به پاسداری پرداخته بودند استفاده کند. در دوران صلح نیز نیاز به وسیله ارتباطی سریع و کارایی مثل تلگراف، که در سال ۱۸۳۷ توسط مورس (Samuel Finley Breese Morse) اختراع شده بود به شدت وجود داشت تا اجزای مختلف امپراتوری را به هم مرتبط سازد، با بحران های محلی به موقع برخورد کند و به اتخاذ سیاست های مناسب فوری دست بزند (رئیس طوسی؛ ۱۳۸۵: ۳۹). این مهم، بخصوص با انقلاب سپاهیان هند در سال ۱۸۵۷م که در حکم اولین زنگ خطری بود که بر سر سردمداران مغرور بریتانیا کوبیده شد، لزوم ایجاد وسیله ای که بتواند اخبار و اطلاعات مورد احتیاج را در اسرع وقت بین دهلی و لندن مبادله کند بیش از پیش مطرح کرد؛ چرا که حداقل سه ماه لازم بود که مطلبی از لندن به دهلی رفته و جواب آن برسد (طباطبایی مجد؛ ۱۳۷۳: ۳۴۲).

در این دوران در دیوار دفاعی هندوستان تنها منطقه ای که ترتیب قطعی برای آن مطابق نقشه انگلستان داده نشده بود منطقه بلوچستان بود (بهزادی؛ ۱۳۷۱: ۱۲۱). لذا انگلستان تصمیم گرفت مرز هند بریتانیا را با ایران در این نواحی یعنی منطقه جنوبی بلوچستان یا کلات قرار دهد. وقوع چنین رخدادی ناچاراً بریتانیا و ایران را در بلوچستان رویاروی یکدیگر قرار می داد و موجب کشاکش میان دو دولت می شد (مجتهد زاده؛ ۱۳۸۶: ۲۶۱). آنچه که باعث گردید بریتانیا در اتخاذ چنین تصمیمی مصمم تر گردد عدم تسلط دولت مرکزی ایران و ابهام حدود حاکمیتی قاجارها بعد از مرگ نادرشاه بر این مناطق بود (لوریمر؛ ۱۳۹۹: ۳۹ و ۴۵). نادرشاه پس از تسخیر هند و بازگشت به ایران به عنوان پادشاه یکی از فرماندهان بلوچ سپاهش بنام میر نصیرخان را به عنوان حاکم بلوچستان منصوب نمود. نصیر خان منطقه کلات را به عنوان مقرر فرماندهی بلوچستان جنوبی قرار داد. این منطقه خان نشین تا زمان ورود انگلیسی ها به منطقه بلوچستان و

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۴۱

شروع «بازی بزرگ آسیا»، اگرچه از نوعی استقلال نسبی برخوردار بوده ولی نصیرخان و جانشینان بعدی او همیشه خود را بخشی از دولت مرکزی ایران می‌دانستند؛ چنانکه نینا سویدلر (Nina Swidler) می‌نویسد؛ «حکومت خان‌خانی یا دولت قبیله‌ای کلات جهت تقویت مالی به اراضی سلطنتی اقطاعی که نادرشاه به نصیرخان واگذار کرده بود، متکی بود و به نوعی خراج‌گذار شاه ایران بودند» (Harrison; 1981, 16-17). لرد کرزن (George Curzon) در این ارتباط می‌نویسد:

با وفات نصیرخان در ۱۷۹۵ همه آثار و دعاوی وحدت داخلی یا اقتدار خارجی هم در بلوچستان از میان رفت ... در این موقع دولت ایران هم به حدی ناتوان بود که درصدد هیچ‌گونه اقدام و دخالتی برنیامد... اثری از فرمانروایی دولت ایران در نقاط ساحلی وجود نداشت و سران و تیره‌های بمپور و چابهار و باهوئی و سرباز مستقل رفتار می‌کردند... فقط با انتصاب حاکم بم که فردی باکفایت به نام ابراهیم‌خان بود، ... وی توانست با همراهی سرداران بلوچ ... رفته‌رفته حاکمیت قاجارها را در بلوچستان به‌زحمت به قصرقند و حوالی چابهار گسترش دهد، لذا منطقه سرحد بلوچستان و مناطق شرقی و جنوبی در اختیار سرداران متحد آقا خان محلاتی که علیه قاجارها شورش کرده بودند قرار داشتند و از حمایت دولت هند بریتانیا برخوردار بودند (کرزن؛ ۱۳۶۷: ج ۲: ۳۱۱).

قاجارها نه تنها نتوانستند همه متصرفات از دست رفته ایران را در بلوچستان بازگیرند، بلکه حتی در تعیین و ترسیم چارچوب روشنی برای تعریف رابطه روساء و سران خودمختار منطقه با دولت مرکزی ناتوان بودند.^۳ در مجموع باید گفت شاهان قاجار نتوانستند حاکمیت جامع و مشخصی را بر سراسر بلوچستان اعمال نمایند (مجتهدزاده؛ ۱۳۷۸: ۳۴۴-۳۴۳ و مجتهدزاده؛ ۱۳۸۶: ۲۶۰). بنابراین؛ عدم تسلط دولت مرکزی ایران در دوره قاجار بر مناطق شمال شرقی بلوچستان (کلات) بهانه‌ای شد برای طرح تجزیه این قسمت از سوی بریتانیا. مأمور اجرای این طرح سرهنگ فردریک گلد اسمید (Sir Frederic John Goldsmid) بود (مجتهد زاده؛ ۱۳۷۸: ۳۴۶ و لوریمر؛ ۱۳۹۹: ۵۵). گلد اسمید بدان جهت از سوی بریتانیا مأمور اجرای این طرح شد، که به واسطه سال‌ها اقامت در تهران به عنوان مدیر تلگراف‌خانه هم از نفوذ فراوان در دربار قاجار برخوردار بود و هم تا حدودی با منطقه بلوچستان به وسیله همکارانش کاپیتان گرانت (Capitaine Grant) و هنری پاتینجر (Henry Pottinger)، آشنا بود. او نیز گسست حاکمیتی را که موجب بیگانه شدن این مناطق از دولت مرکزی شده بود مدنظر داشت. وی بنا به اطلاعاتی که از همکارش پاتینجر دریافت کرد و سفری مقدماتی که به گوادر در سال ۱۸۶۴ پیش از انجام

مأموریت اصلی اش انجام داد اظهار داشت؛ «بی تردید ترس و نفرتی نسبت به قاجار در این محل وجود دارد» (کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۸۱).

متأثر از شرایط یادشده گلداسمید هنگام بررسی نواحی جنوب ایران جهت کشیدن خطوط تلگراف متوجه اهمیت منطقه کلات و بولان تنگه استراتژیک مجاور آن به عنوان حائل‌هایی مهم برای هندوستان گردید. لذا درصدد انعقاد قرارداد تحت الحمایگی با حاکم وقت کلات برآمد. بعد از انعقاد قرارداد مزبور، گلداسمید به دستور دولت هند بریتانیا تصمیم گرفت حدود مشخصی را برای تحکیم استقلال کلات که در معرض تهدیدهای ایران قرار داشت، تعیین نماید. در این زمان است که مداخله سران اقوام بلوچ در جلسات حل دعاوی اختلافات مرزی انگلیسی‌ها با دولت ایران عامل به وجود آمدن وقایعی شدند که نتیجه آن ماندن مناطق میرجاوه، کوهک، پیشین، سرباز، دشت باهوکلات و بندر چابهار در خاک ایران بود. در جلسات دعاوی اختلافات مرزی بین انگلیس و ایران یکی از شرط‌های اصلی واگذاری مناطق به ایران، اظهار تمایل روسای محلی به ایران بود (مجتهدزاده؛ ۱۳۸۶: ۲۸۹-۲۸۸). چنان‌که گلداسمید در راستای حمایت از ادعاهای سرزمینی حاکم کلات به عنوان طرف مذاکره دولت ایران در تلاش بود از سرداران و خوانین بلوچستان سندی بگیرد مبنی بر اینکه علاوه بر مناطق جنوبی بلوچستان نظیر کلات، سند، گوادر، تمپ، بلیده، مناطق شمالی و مرکزی تر بلوچستان نظیر کوهک، پیشین، سرباز، دشت باهوکلات و بندر چابهار نیز به خان کلات تعلق دارند. هدف وی این بود که در هنگام جلسه حل دعاوی بین خان کلات و ایران، با ارائه آن بتواند این مناطق را از ایران جدا نماید. اما از آنجا که روساء اقوام بلوچ بیشترشان خود را پیرو یا متحد دولت ایران می‌دانستند، گلداسمید راضی کردن آن‌ها را برای بریتانیا دشوار یافت، اگر که یکی را برای همراهی راضی می‌کرد، حاکم و مالکی دیگر می‌رنجید (پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۳۲). چنان‌که گلداسمید یکی از مشکلات مهم را در بلوچستان برای تعیین ارضی، وجود حاکمان و مالکان متعدد [و مخالف با انگلیس] می‌داند (کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۸۱).

تجربه تشکیل کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان در اواخر قرن نوزدهم، کوه‌ها و دشت‌های خشک و سوزان بلوچستان را به میدان منازعه و رویارویی بلوچ‌ها و دولت‌مردان قاجار با بریتانیا تبدیل کرد. آن‌ها برای وجب به وجب مکان‌های خالی و متروکه این سرزمین، جهت کنترل و حفظ آن برای ایران در چالش دیپلماتیکی طاقت فرسا با مأموران دولت بریتانیا قرار گرفتند. در این مبارزه، دیپلماسی فعال انگلیسی‌ها در برابر سیاست قاجاری قرار گرفت (سپاهی؛ ۱۳۹۶: ۱۲۲). لحاظ گردیدن شرط واگذاری مناطق در صورت تمایل

روسای محلی به ایران در جریان کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان فرصتی را برای دولت ایران فراهم ساخت که حاکمیت خود را در مناطقی که خارج از قلمرو خان کلات قرار داشت، تثبیت نماید. لذا مناطق کوهک، اسفندک، دره ماشکید، گواتر و بندر چابهار در سکوت انگلستان به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. در نتیجه حاکمیت ایران بر این مناطق که حالت بینابین و نیم بند داشت، به طور کامل تثبیت شد. البته این موفقیت دولت مردان قاجار در بلوچستان مدیون ذکاوت نمایندگان مذاکره کننده بود که با تهییج احساسات ایرانی حاکمان و سرداران محلی، توانستند آن‌ها را با خود همراه نمایند. بخصوص مناطق کوهک، رود ماشکید و مهم‌تر از همه ناحیه میرجاوه که محل سکونت طوایف بلوچ ایرانی ریگی و یاراحمدزهی بود. نمایندگان ایران یعنی میرزا معصوم خان و ابراهیم خان حاکم بمپور با نزدیکی به این طوایف و تهییج احساسات ایرانی آن‌ها، موجبات تسهیل حاکمیت ایران را بر این مناطق فراهم آوردند. چنانکه گلداسمید در ۷ فوریه ۱۸۷۱/۱۲۴۹ش در نامه‌ای به میرزا معصوم خان مبنی بر قرارگرفتن مناطق کوهک و اسفندک در نقشه تعیین حدود مرزی نوشته بود؛ میرزا معصوم خان در مخالفت با این نامه استنادات خود را مبنی بر ایرانی بودن این مناطق بر اساس سکونت طوایف ریگی و یاراحمدزهی قرار می‌دهد و بر این امر تصریح می‌کند این مناطق از آنجا جزء لاینفک تاریخی ایران محسوب می‌شوند که محل سکونت طوایف بلوچ ایرانی می‌باشند (مجهت‌زاده؛ ۱۳۸۶: ۲۶۶-۲۶۵ و شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۱۵۷ و ۴۲۵). نتیجه پایداری طوایف یاراحمدزهی، ریگی و گمشادزهی حفظ خاش و مناطق حومه آن برای دولت ایران و از دست رفتن املاک خودشان در منطقه ماشکل [ماشکید] بود. هنوز هم نخلستان‌های این طوایف در خاک بلوچستان پاکستان قرار دارد و خود نیز به صورت ایل‌های تجزیه شده در دو کشور در رفت و آمد هستند. ایرج افشار سیستانی در کتاب "نگاهی به سیستان و بلوچستان" با ذکر این واقعه با تأسف می‌نویسد: «انگلیسی‌ها موفق شدند تا کنار رود سند و ماشکل و ایل یاراحمد زهی و جالک [جالق] را که قبور پادشاهان صفاری در آن جا واقع است، از ایران جدا کنند.» (افشارسیستانی؛ ۱۳۶۳: ۲۰۲-۲۰۱ و افشارسیستانی؛ ۱۳۹۶: ۱۵۷).

توجه به عنصر ایرانی بودن اقوام و به کارگیری احساسات و تمایلات فرهنگی آن‌ها را می‌توان از نمودهای همکاری دولت و اقوام در مقوله دیپلماسی مرزی در دوران قاجار برشمرد. کاشانی ثابت در این ارتباط می‌گوید:

اگر مذاکرات مرزی چیزی برای ایران به همراه داشت، آن موفقیتی در ارائه بهانه‌ای برای استفاده از اسطوره و تاریخ در حفاظت قلمروهای ارزشمند ایران بود و بنابراین

به‌کارگیری احساسات و تمایلات فرهنگی در مبارزه برای حفظ هویت ایرانی آن‌ها و ملکی بود که در آن نهفته بود. مذاکرات آن‌ها نشان داد که تنوع قومی در میان جمعیت‌های ایرانی هرگز از سوی دولت مردان قاجار انکار نمی‌شد، اما قومیت نیز به تنهایی تابعیت ایرانی جمعیت‌ها را انکار نمی‌کرد. در عوض ملوک به خودی خود مفهوم "ایرانیان" را در بر داشت و ساکنین سرزمین‌های ایران، بدون در نظر گرفتن اصلیت‌های قومی آن‌ها، به‌عنوان رعیت ملوک شاه در نظر گرفته می‌شدند (کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۸۵).

بنابراین؛ نمایندگان مذاکره‌کننده با تهییج احساسات روساء بلوچ و یادآوری هویت ایرانی‌شان، آن‌ها را واداشتند تا در مبارزه برای حفظ هویت ایرانی خود و سرزمینی که تجسم‌بخش آن بود کوشاتر شوند و از این ره آورد، تسهیل حاکمیت ایران بر این مناطق فراهم آید (کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۸۵).

در نتیجه لحاظ کردن شرط واگذاری مناطق در صورت تمایل روسای محلی به ایران در جریان کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان قاجارها توانستند انگلیسی‌ها را وادار به شناسایی مرز جنوب شرقی و تأیید مالکیت ایران بر سراسر ساحل مکران از گواتر به غرب نمایند. در این راستا قاجارها به کمک منتقدین محلی توانستند مناطق کوهک، رودخانه ماشکید و منطقه میرجاوه را جزء خاک ایران حفظ نمایند و اعراب عمانی را از بندر چابهار برانند و حاکمیت خود را بر آن اعمال کنند. این مهم یعنی بیرون راندن عمانی‌ها از چابهار زمانی میسر گردید که بسیاری از طوایف بلوچ منطقه گه (نیکشهرکنونی) در خواست سید عبدالعزیز عمانی را که برای استیلا بر چابهار تلاش می‌کرد برای همراهی وی در مقابله با پیشاهنگان نیروهای ایرانی ابراهیم خان حاکم بمپور را رد کردند. لذا در نیمه‌های شب ۲۱ فوریه ۱۸۷۲ پیشاهنگان نیروهای ایرانی ابراهیم خان مرکب از ۱۵۰ نفر از افراد طوایف مختلف بلوچ همچون رندها و بلیده‌ای‌ها با حمله به قلعه چابهار عبدالعزیز حاکم عمانی را از آن‌جا اخراج کردند (لوریمر؛ ۱۳۹۹: ۱۵۰-۱۴۸). در سال ۱۸۷۴م/۱۲۵۲ش سلطان عمان، که ظاهراً معتقد بود چابهار بر اساس موافقت نامه مرزی گلداسمید به ایران تعلق گرفته است، از مقامات بریتانیا در هند درخواست "استیناف" کرد خطای پیش آمده را تصحیح کنند. چنانکه سیدترکی سلطان عمان در ۷ و ۹ اکتبر ۱۸۷۴ در دو نامه به مارکوس سالزبری وزیرامور خارجه هند و لردنورتبروک نایب السلطنه و فرماندار کل هند تقاضای استیناف خود را بدین مضمون ابراز کرد؛

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۴۵

خواستار این هستیم که به اطلاع شما برسانم که وقتی مقام عالی رتبه تعیین شده دولت بریتانیا برای حل و فصل مرز مکران وارد شد و کار خود را آغاز کرد، کسی از طرف ما حاضر نبود تا با وی مشورت کند و مناطق تحت مالکیت ما را نشان دهد و به این علت منطقه‌ای که به عنوان چابهار شناخته می‌شود و متعلق به ماست به ایران الحاق شد. امکان دارد که مقام عالی‌رتبه سهوی در این کار مرتکب شده باشد و یا از این واقعیت که منطقه نام برده از نیاکان ما به ما ارث رسیده است مطلع نبوده باشد. احتراماً دولت شما تاکنون از دفاع از حقوق ما در مورد این منطقه خودداری کرده است (چابهار)، اما ما اطمینان داریم که دولت شما هرگز به این امر رضایت نخواهد داد که ایران حقوق ما را ضایع کند. یقیناً دولت بریتانیا و دولت عمان یکی هستند و اعتماد ما در تمام موضوعات به شما معطوف است. اکنون امید ما این است که منطقه نام برده (چابهار) به ما بازگردانده شود و مانند گذشته تحت حاکمیت ما باشد. سکوت در برابر از دست دادن قلمرو و بی تفاوتی درباره آن شایسته نیست. بی شک اعتماد خود را متوجه دولت بریتانیا کرده‌ایم و لازم است تا این موضوع را به اطلاع شما برسانم (به نقل از شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۲۶۱-۲۶۰).

دولت بریتانیا در پاسخ به نماینده سیاسی دستور داده شد تا سید ترکی را مطلع سازد: در تعدیل کمیسیون مرزی میان ایران و کلات هیچ اشاره‌ای به چابهار نشده است. ایده الحاق چابهار به ایران در موضوع حل و فصل مرز مکران هیچ پایه و اساسی ندارد و دولت بریتانیا نمی‌تواند در قضیه دخالت کند. در عین حال که به او اجازه نمی‌دهد با ایران بحرانی بر سر این قضیه به وجود آورد، لذا نمایند سیاسی باید تلاش کند تا سلطان را از برخورد با ایران منصرف کند (لوریمر؛ ۱۳۹۹: ۱۵۱ و شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۲۴۶ و ۲۶۲-۲۶۱). لازم به یادآوری است عمان طبق «حق فاتح» تسلط خود بر چابهار را توجیه می‌کرد (پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۳۴). بدین مضمون که سید سلطان حاکم وقت عمان چابهار را به صورت غافلگیرانه از بلوچ‌ها گرفته و بر آن تسلط یافته است (شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۲۳۷). این در حالی بود که مقامات ایرانی جایگاه ویژه حاکمیت بر حق ایران در خلیج فارس از جمله چابهار را با توسل به حافظه تاریخی در یادداشت‌های رسمی شان ابراز می‌داشتند (لوریمر؛ ۱۳۹۹: ۱۴۰). به عنوان مثال در مورخ ۲۲ مارس ۱۸۷۲ در جواب نامه‌ای که کاپیتان مایلز نماینده سیاسی بریتانیا در مکران به ابراهیم‌خان حاکم بمپور نوشته بود و طی آن چابهار را متعلق به مسقط دانسته بود، ابراهیم‌خان با توسل به نفوذ تاریخی ساسانیان و فتوحات نادرشاه افشار در خلیج فارس نوشت: من موظفم تا به آنچه در مورد چابهار نوشته‌اید پاسخ دهم. بر شما پوشیده نیست که چابهار متعلق به ایران

و از دوران باستان بخشی از ساحل مکران بوده است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که سلطان مسقط حقی در این زمینه دارد (شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۲۵۶). در واقع مقامات ایران چابهار و بندرعباس را بخش‌هایی ناگسستنی از خاک خود می‌دانستند که طبق مواد اجاره نامه به‌طور موقت به حاکم عمان امانت داده شده بود (شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۶۴ و پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۳۲). اگرچه مقامات بریتانیا در رد مزاعم ایران در خصوص حاکمیتش بر سواحل خلیج فارس و مکران این ادعاها را در برابر عمان حق قوی در برابر ضعیف یا اعتبار سلطنتی پرطمطراق در مقابل شیخ‌نشینی گمنام می‌دانستند (پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۳۳). با این وجود دولت بریتانیا نمی‌خواست از یک طرف با توجه به اینکه دولت ایران مخالفتی با تثبیت مرزهای جنوب شرقی‌اش نداشت و از طرف دیگر با در نظر داشت این مسئله که چابهار و دیگر بنادر جنوبی ایران که طی نسل‌ها بخش جدایی‌ناپذیری از امپراتوری ایران بوده و هم به لحاظ فرهنگی این نواحی متفاوت از عربان عمان می‌باشند، رابطه خود را با دولت ایران بر سر مناطقی که دولت عمان تسلطی بر آن نداشت بهم بزند (Shahvar:2006:577-578)؛ لذا در ۱۸۷۱ در کنفرانسی بین ایران و انگلیس در تهران تصمیم بر این شد که از میناب تا گوادر، که شامل چابهار می‌شد، متعلق به شاه ایران باشد (شهرنازدار؛ ۱۴۰۰: ۲۴۵). چه بسا که، اگر چنین ملاحظاتی در قرارداد لحاظ نمی‌شد و همکاری اقوام با دولت نیز صورت نمی‌گرفت، بریتانیا جهت اطمینان بیشتر در دفاع از هندوستان تا قلب مناطق مرکزی سرزمین‌های ایران پیش می‌آمد و این مناطق را نیز ضمیمه امپراتوری هند بریتانیا می‌نمود، امری که با توجه به قدرت برتر بریتانیا در همه عرصه‌ها و حال و روز اسفناک داخلی و خارجی ایران در آن دوران خیلی دور از انتظار نبود. لذا انعقاد این قرارداد را باید نوعی پیش‌دستی و ذکاوت عقلانی و دیپلماتیک دولت مردان قاجار دانست، که ضمن وادار کردن بریتانیا به شناسایی حاکمیت ایران بر مناطق در دسترس در بلوچستان، مناطقی را که حالت بینابین و دور از دسترس دولت مردان قرار داشت و می‌رفت که از دست بروند، به کشور بازگردانند. نتیجه‌ای که شاهوار (Sahhvar) در این ارتباط می‌گیرد این است که

در مجموع شاه و حکومتش توانستند دولت بریتانیا را به معامله‌ای دشوار و مذاکرات سخت بکشانند. به این ترتیب عملکرد ایران را در مذاکره بر سر حدود ارضی خط تلگراف هند و اروپا را می‌توان مثالی به شمار آورد، در رابطه‌ای معمولاً نابرابر، از اینکه قاجارها قادر بودند آبرومندانه در برابر فشار انگلیسی‌ها ایستادگی کنند (Shahvar:2006:594) به نقل از پاتر ۱۳۸۹: ۲۳۵).

اما این دستاورد به شرحی که گفته شد تنها در سایه همکاری اقوام بلوچ با دولت ایران حاصل آمد. البته ناگفته نماند که کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید علاوه بر تثبیت حاکمیت ایران بر سرزمین‌های بلوچستان و بازیابی هویت ایرانی این مناطق، زمینه را برای بهره‌مندی ایران از خط تلگراف احداث شده فراهم آورد. شاه می‌توانست بر نقاط دور افتاده شاهنشاهی ایران نظارت بیشتری اعمال کند. بنابراین خان بمپور، نقطه‌ای که آخرین قرارگاه مهم ایران در جنوب شرقی بود، اکنون باید بیشتر به منویات تهران توجه می‌کرد (پاتر؛ ۱۳۸۹: ۲۴۰).

چند سال بعد از انعقاد قرارداد گلداسمید در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۵۳ش هیأت انگلیس عازم مناطق شمالی بلوچستان یعنی سیستان می‌شود و طرح تقسیم سیستان دوگانه یعنی سیستان خاص (درونی) و سیستان خارجی (بیرونی) را مطرح می‌کنند (مجتهدزاده؛ ۱۳۷۸: ۳۹۱). وفاداری سرداران سیستانی به دولت ایران مانع از جدا شدن بخش‌های بیشتری از سیستان از خاک ایران می‌شود. چنانکه ذکر مقاومت‌های سردار علیخان سیستانی در مقابل دسایس آقاخان نوری به عنوان متحد دولت انگلیس که در صدد تجزیه سیستان از ایران بوده است شاهد دیگری از همکاری دولت و اقوام در این بازه زمانی می‌باشد. وی که به عنوان سردار موروثی سیستان در سال ۱۸۵۳ به دولت ایران اعلام وفاداری کرد با احساس تهدید از جانب ادعاهای هرات و قندهار، شخصاً به تهران رفت (مجتهدزاده؛ ۱۳۹۸: ۳۶۸). اگرچه این سفر با هدف آگاه ساختن شاه در ضرورت حفظ سیستان صورت گرفته بود اما به دلیل تنبیه مامور آقاخان نوری به دستور سردار علیخان شمات و برخورد ناصرالدین شاه را به دنبال داشت. ذکر گفت و گوی سردار علیخان سرابندی و ناصرالدین شاه در این خصوص نشان می‌دهد که شاه در موضوع تقسیمات سرزمینی و تعیین مرز تا چه اندازه بر خورد غیر مسئولانه و سردار علیخان شهامت و راستگویی داشته است. این گفت‌وگوی چنین آورده شده است:

[ناصرالدین شاه] پس پرسید چرا گوش فراش ما را بریده‌ای؟ علیخان پاسخ می‌دهد که آن مرد گستاخی کرد، دستور دادم گوشش را ببرند. شاه لختی به من خیره گشت، پس گفت به همین سادگی؟ گفتم جان باخته شیدایم. اگر اراده بر آن است که قندهار تا به کابل را به زیر شمشیر درآورده به ایران بازگردانم نیازمند به زورمندی ام و اگر جز این می‌کردم هیچ یک از مردان مرا ترسی نبود. پس بخندید به فریادی بلند که علیخان این جا تهران است و تهران یک شاه بیشتر ندارد. اگر بنا است که زهر چشمی در کار باشد، زهر چشم من است؛ نه از آن علیخان سیستانی. ناصرالدین شاه از سردار سرابندی می‌پرسد: نزد نوری رفته‌ای؟ علیخان می‌گوید: خیر. ناباورانه مرا نگریست و گفت، علیخان میرزای نوری را ندیده‌ای؟ نمی‌دانم چگونه دیدن این پدر سوخته را که نور چشم

سفیر بریتانی است به هیچ گرفته‌ای؟ شاه فریاد برآورد که علیخان او همه کاره است، همگان برای دیدن او سر و دست می شکندند. چگونه به دیدار او نرفته‌ای؟ کُرنشی کردم و گفتم روزگارتان درخشان و بخت تان پیروز باد. نوری ها در سیستان گاو دارانی هستند که برای چاکر جان نثار دوغ می آورند. شاه بسی خندید که علیخان من این نوری را می گویم، نه آن نوری ها را ... (رئیس الذاکرین؛ بی جا: ۳۰۵).

رئیس الذاکرین نویسنده کتاب " زاد سروان سیستان " نشان می دهد اگر شهامت مردانی مانند سردار علیخان سرابندی در حفظ سیستان در شرایطی که ناصرالدین شاه مرعوب انگلستان شده بود، نبود چه بسا که سیستان کنونی نیز در حاکمیت ایران باقی نمانده بود. قضاوت رئیس الذاکرین در این خصوص قاطع و گویاست. وی می نویسد:

... بازیگران باز از در دورویی در پس پرده به تلاش افتادند تا به خواست انگلیس آشوبگران سیستان را ارزان بفروشند. زیرا به اندیشه آنان نه جای درنگ بود که وابستگی و وفاداری علیخان به دربارشاهی بیش از پیش وی را پایدار می داشت و کار جداسازی سیستان دشوارتر می شد. پس بازی پشت پرده انگلیس رنگ دیگر یافت و هم زمان با رسیدن نماینده بدشگون درباری به سه کوهه میرزا آقاخان نوری تن به خفت داد و پیش درآمد ضمیمه قرارداد گلداسمید در ۱۸۷۵ میلادی را برای حکمیت انگلستان درباره سیستان فراهم ساخت (رئیس الذاکرین؛ بی جا: ۳۰۶ به نقل از ملازهی؛ ۱۳۸۰: ۹۳).

به موجب ضمیمه قرارداد گلداسمید، اگرچه سیستان خارجی از ایران جدا و به افغانستان واگذار گردید و شهامت مردانی مانند سردار علیخان سرابندی در حفظ تمامیت کامل سیستان در دسیسه های دربارمحو گردید؛ اما وجود همین مقاومت با توجه به رعب و ترس شاه و درباریان از انگلیس موجب ماندن سیستان کنونی در خاک ایران شد. چه بسا که اگر چنین مقاومت هایی صورت نمی گرفت سیستان کنونی نیز در خاک ایران نمی ماند. واقعیتی که با توجه به قدرت برتر بریتانیا در همه عرصه ها و حال و روز اسفناک داخلی و خارجی ایران دور از انتظار نبود.

همچنین در راستای همکاری دولت و اقوام در مسئله تعیین مرز سیستان با در نظر گرفتن شرط گواهی ابراز وفاداری سران و خان های محلی به کدام حکومت باید به اقدامات، قدرت و نفوذ امیر علم خان سوم امیر خزیمه قاینات و سیستان در جلب همراهی و همکاری سرداران بلوچ منطقه سیستان اشاره کرد که بی تردید در حفظ سیستان در قلمرو ایران، تاثیر زیادی داشت. در این ارتباط کافی است به ارزیابی و قضاوت گلداسمید در خصوص تحکیم

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۴۹

موقعیت دولت ایران و هواخواهی بلوچ ها نسبت به آن و نقشی که امیر علم خان سوم امیر خزیمه قاینات و سیستان در آن داشته است اشاره کنیم. گلد اسمید در این باره ابراز داشته است:

... با راهیمایی به سوی هیرمند دریافتیم که اقدامات قاطع امیر قاین در ایرانی کردن سراسر ایالت در باختر رودخانه، تا چه اندازه موفق بوده است، و تا چه اندازه سرداران کهن بلوچ در آن سرزمین ها، تمایل داشتند در دست او بازی کنند و تا چه اندازه اهالی منطقه از اوضاع موجود راضی بودند و یا، دست کم تمایلی به دگرگونی نداشتند ... که نمونه مشهود همکاری بلوچ ها با دولت ایران طی کمیسیون داوری آمدن یک نیروی سواره بزرگ به فرماندهی دوتن از فرزندان سرداران بلوچ بود که در بالادست هیرمند برج و بارویی دارند (که ما بعداً آن ها را بازدید کردیم). این افراد تابعیت و وفاداری نسبت به ایران را اعلام کرده بودند و امروز آشکارا جهت نمایش عشقشان به ایران در برابر کمیسیون داوری آورده شده بودند (به نقل از مجتهد زاده؛ ۱۳۹۸: ۳۹۵-۳۹۴).

به خصوص هواخواهی سردار شریف خان نارویی در سال های ۱۸۷۰ به عنوان مهمترین، رئیس ایل بلوچ در سیستان نسبت به منافع ایران در جریان داوری مرز سیستان توسط گلد اسمید مهمترین عامل تحکیم موقعیت نماینده دولت در سیستان و در نتیجه حفظ سیستان اصلی برای ایران بود. ژنرال گلد اسمید در این مورد می نویسد:

«شریف خان، رئیس عمده بلوچ در سیستان، که طرفداری وی از ایران ظاهری یا واقعی، بدون تردید در تحکیم قدرت امیر قاین کارساز بود» (مجتهدزاده؛ ۱۳۹۸: ۴۹۸).

به هر حال، با وجودی که بریتانیا پافشاری داشت که سیستان بخشی از افغانستان است، سرسپردگی و اعلام وفاداری حاکمان محلی به دولت مرکزی ایران، بریتانیا را متقاعد کرد که دولت ایران مصمم است حاکمیت خود بر سیستان را اعمال نماید و چیزی نمی تواند ادعای حاکمیت کهن ایران را بر این منطقه بی اعتبار سازد، لذا خردمندی را در شناسایی آن حقوق یافت.

۵. نتیجه گیری

اقوام به واسطه نوع زندگی و برخورداری از توانایی های نظامی با جامعه ای پیچیده تر که در شهرها استقرار داشت پیوند داشته اند. در این راستا در ایران سنتی می توان اقوام و قبایل را بخشی از جامعه و در شمار " گروه های نفوذ" (Interest groups) به حساب آورد، چراکه

بسیاری از سران اقوام در زمره سرآمدان ایران و از بازیگران عرصه سیاست‌های محلی و ملی بودند. دولت‌ها (سلاطین) در راستای بهره‌گیری از بسیج منابع جامعه قومی جهت اعمال حاکمیت و دفع خطرات احتمالی با اعطای آزادی عمل بیشتر به رهبران قومی آن‌ها را به بخشی از دولت تبدیل می‌کردند. در واقع در رابطه جامعه قومی از یک سو و دولت از سویی دیگر نوعی بده بستان سیاسی مثبت وجود داشته است. دولت از منابع اقوام در راستای اعمال سلطه و حاکمیت استفاده می‌کرد، رهبران اقوام نیز ضمن انتقال منابع از دولت به جامعه قومی از زیاده‌روی‌های دولت جلوگیری می‌کردند. این امر به دلیل ساخت قدرت غیرایدئولوژیک و غیرتمرکزگرایانه دولت‌ها به سبک ملوک الطوائفی در ایران سستی بوده است. منطبق بر نظریه ساختار فرصت سیاسی در دوران صفویه به دلیل عدم دسترس پذیری نهادهای دولت برای اقوام ناشی از ساخت قدرت تمرکزگرایانه و ایدئولوژیک، نیروهای اجتماعی به تأسی از شرایط مزبور به سمت استراتژی‌های منازعه آمیز در پیگیری مطالبات شان تمایل یافتند. برعکس در ساخت‌های قدرت پراکنده و غیرایدئولوژیک "قبل و بعد" از دولت صفویه با کاستن از روابط نامتقارن قدرت بین دولت و نیروهای اجتماعی از طریق دسترس پذیری نهادهای دولت برای آن‌ها و تصریح حقوق و مطالبات اقوام در جهت تداوم عملیات حکمرانی سهولت بیشتری برای استخراج منابع از جامعه توسط دولت وجود داشته است.

پایداری همکاری و توازن قدرت بین قدرت‌های محلی (اقوام) و دولت در ایران سستی ناشی از منطق روابط قدرت بوده است. در ایران سستی قدرت متمرکزی وجود نداشت. ایران سرزمینی بود که در آن قدرت‌های متنوع در عرصه حکمرانی، همدیگر را در یک منطق و نظم مشخصی متوازن می‌کردند. در برآیند حالات این قدرت‌های متنوع همواره در یک سیر رابطه متوازن تعدیل‌هایی صورت می‌گرفت که از تسلط نهایی یک قدرت بر دیگری جلوگیری می‌کرد. چنین امری باعث شد در سده‌های طولانی تاریخ تعامل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن هیچکدام استقلال توأم با وابستگی را به پرسش نکشند و همدیگر را جذب کنند.

شناسایی و رصد رابطه دولت و اقوام با تکیه بر منابع و دوره‌های تاریخی مورد بررسی نشان می‌دهد از ورود اسلام به ایران تا اواسط قرن نوزدهم، که دولت به شیوه امپراتوری در قالب ساخت مشارکت قدرت ممالک محروسه یا ملوک‌الطوائفی اداره می‌شد؛ به استثنای دوره صفویه تعامل مبتنی بر همکاری مشخصه اصلی رابطه دولت و اقوام در ایران سستی یا

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۵۱

پیشامدرن می‌باشد که از نمودهای عینی این امر به طور برجسته می‌توان به رویکردهای ملی‌گرایانه اقوام در قرارداد گلد اسمید اشاره کرد.

تبادل منابع قدرت بین دولت و هسته‌های قدرت محلی و اقوام در بخش اعظم تاریخ ایران در مواقع بحرانی همچون مقاومت‌های ملی‌گرایانه در برابر تهاجم خارجی به تمامیت سرزمینی ایران بخصوص در مسئله انعقاد قرارداد گلد اسمید مساعدت فراوان کرده است. چنان‌که در بررسی فرایند شکل‌گیری مرزهای شرقی ایران و انعقاد قرارداد گلد اسمید نمی‌توان از نقش هسته‌های قدرت محلی در پیشبرد منافع سرزمینی ایران در سده نوزدهم میلادی چشم پوشید. این بررسی نشان می‌دهد، اگرچه رابطه دولت مرکزی و هسته‌های قدرت محلی در چارچوب نظام ممالک محروسه یا ملوک الطوائفی ایران همواره از تنش‌هایی برخوردار بوده است و هسته‌های قدرت محلی در چارچوب این ساخت قدرت به سمت نوعی خودمختاری تمایل یافته‌اند، اما این مسئله به معنای نفی وفاداری آن‌ها نسبت به دولت مرکزی در مواقع بحران‌های حاد سیاسی همچون تهاجمات بیگانگان به سرزمین‌های ایران نبود. در موضوع بحث حاضر همین وفاداری و همکاری اقوام و نیروهای محلی بود که علی‌رغم سستی و نداشتن ابتکار رژیم قاجارها در فرایند انعقاد قرارداد گلد اسمید آن‌ها را توانا ساخت در مسئله کمیسیون و حکمیت مرزی گلد اسمید به نفع ایران بدون توجه به رویکرد و رفتارهای دولت مرکزی نسبت به آن‌ها، مداخله نمایند. به اعتراف نمایندگان بریتانیا در کمیسیون‌های تعیین حدود مرزهای شرقی ایران وفادری و همکاری طوائفی همچون خزیمه‌ها، نارویی‌ها، یاراحمدزهی‌ها، گمشادزهی‌ها، براهویی‌ها، ریگی‌ها، سرابندی‌ها، شهرکی‌ها، رندها، بلیده‌ای‌ها، سنجرانی‌ها، شه‌بخش‌ها و دیگران به دولت و حکومت مرکزی باعث گردید که تعیین مرزهای شرقی ایران منطبق با نیازهای استراتژیک هند بریتانیا در مناطق قاینات و سیستان و بلوچستان نباشند. در حقیقت نبود گرایش‌های جدایی‌خواهانه در بین اقوام و نیروهای محلی مناطق شرق و جنوب شرقی موجب شد که با وجود ضعف دولت مرکزی و قدرت برتر بریتانیا، یکپارچگی و تمامیت سرزمینی ایران حفظ شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. سلسله مراتب در ایران سستی نوعی نظم سیاسی هارمونیک ارزشی است و از سلسله مراتب بوروکراتیک در معنای وبری متفاوت است.

۲. حاکمان قاجار به دلیل جنگ‌های ایران و روسیه، درگیری با کشور عثمانی، شورش ترکمن‌ها، شورش خراسان و مسایل دیگر، توفیق و توانایی چندانی برای گسترش حاکمیت و تسلط بر حکمرانان محلی این مناطق نداشتند (فوران؛ ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۳۰ و کاشانی ثابت؛ ۱۳۸۹: ۲۵-۲۱).
۳. قاجارها با ترکیبی از سیاست‌های کج دار و مریز همچون، عقب نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک، دامن زدن به اختلافات گروهی و یا به گروگان گرفتن بستگان حاکمان محلی در دربار سعی در تطمیع مخالفان حاکمیت شان می‌کردند (بک؛ ۱۳۷۴: ۵۳۸-۵۳۶ و صالحی امیری؛ ۱۳۹۱: ۳۲۵-۳۲۲).
۴. در بلوچستان نیز موضوع سنت ضد انگلیسی حقیقت دارد (احمدی؛ ۱۳۸۶: ۳۱۸). چنانکه این سنت در دوره بارکزی‌ها با درگیری‌های بهرام خان با انگلیس بر سر بازپس‌گیری قسمت‌های اشغال‌شده توسط انگلیس وجود داشت (سرافرازی؛ ۱۳۸۶: ۵۱).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۳). ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و ابراهیم فتحی ولیلایی، تهران: نشرنی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸). بنیادهای هویت ملی ایرانی: چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور، تهران: انتشارات: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۶). قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی.
- اشرف، احمد، (۱۳۸۵). "بحران هویت ملی و هویت قومی در ایران"، در مجموعه مقالات: ایران: هویت، ملیت، قومیت به کوشش: حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه انسانی، صص ۱۳۳-۱۶۷.
- افشارسیستانی، ایرج، (۱۳۶۳). نگاهی به سیستم و بلوچستان؛ مجموعه ای از تاریخ و جغرافیای منطقه و ایران. بی جا، چاپ امین خضرای.
- افشارسیستانی، ایرج، (۱۳۹۶). کرانه‌های مکران؛ دروازه ورود به اقیانوس هند، تهران: دفتر پژوهش‌های نظری و مطالعات راهبردی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴). تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۵). "ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران"، در مجموعه مقالات: ایران: هویت، ملیت، قومیت به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه انسانی، صص ۱۱۵-۱۳۱.
- بک، لوئیس، "قبایل و جامعه مدنی"، نشریه ایران نامه، شماره ۵۲، پائیز ۱۳۷۴، صص ۵۲۳-۵۵۶.

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۵۳

پاتر، لارنس (۱۳۸۹). "تثبیت مرز ایران در خلیج فارس در قرن نوزدهم"، در جنگ و صلح در ایران دوره قاجار و پیامدهای آن در گذشته و اکنون، زیر نظر رکسانه فرمانفرمائیان، ترجمه: حسن افشار. تهران: نشرمرکز.

توفیق، ابراهیم، "مدرنیسم و شبه پاتریمونالیسم: تحلیلی از دولت در عصر پهلوی"، مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره ۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۹۳ - ۱۲۵.

تیلی، چارلز، (۱۳۹۴). رژیم‌ها و چتته‌ها، ترجمه: علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

خوبروی پاک، محمد (۱۳۸۵). "نخبگان محلی، جهانی سازی و رؤیای فدرالیسم"، در مجموعه مقالات: ایران: هویت، ملیت، قومیت به کوشش: حمید احمدی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه انسانی، صص ۱۷۱ - ۱۸۶.

دیانی، ماریو و دلپورتا، دوناتلا (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه: محمد تقی دلفروز، تهران: نشرکویر.

رازنهان، محمد حسن و همکاران، "شورش قلعه دم‌دم؛ چگونگی و علل آن در عصر شاه عباس اول"، مجله تاریخ اسلام و ایران، شماره ۹، بهار ۱۳۹۰، صص ۱ - ۱۸.

رئیس طوسی، رضا، (۱۳۸۵). سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان، تهران: گام نو.

رئیس‌الزاکرین، غلامعلی (بی‌تا). زادسروان سیستان؛ شرح منثور و منظوم احوال طوایف سیستان، بی‌جا، چاپ نشر فرهنگ سیستان.

زندیه، حسن و قنبری، آرش، "بررسی علل و پیامدهای سرکوب کردهای برادوست و فتح قلعه دم‌دم در دوران شاه عباس صفوی"، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، شماره ۸. زمستان ۹۵، صص ۱۹ - ۲۸.

سالاربهزادی، عبدالرضا، (۱۳۷۱). بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سپاهی، عبدالودود، "تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۷۳، زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۴۳ - ۱۲۱.

سرافرازی، عباس، "بلوچستان در جنگ جهانی اول"، پژوهشنامه تاریخ، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱ - ۱۸.

شه‌بخش، عظیم، "مرزهایی برای بلوچستان"، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۱، پائیز ۱۳۷۷، صص ۳۳ - ۵۶.

- شهرناز دار، محسن، (۱۴۰۰). اسنادی از بلوچستان در آرشیو بریتانیا، ترجمه: گروهی از مترجمین، تهران: موسسه آبی پارسی، انتشارات پل فیروزه. با حمایت سازمان منطقه آزاد چابهار.
- صالحی امیری، سید رضا، (۱۳۹۱). مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک.
- طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳). معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فوران، جان (۱۳۹۲). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی). ترجمه: احمد تدین، تهران: انتشارات رسا.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۹۴). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کاشانی ثابت، فیروزه (۱۳۸۹). افسانه های مرزی ۱۹۴۶-۱۸۰۴، ترجمه: کامران کلانکی، تهران: نشر کتاب سرا.
- کریمی مله، علی (۱۳۹۷). درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی تنوع قومی؛ مسایل و نظریه ها. تهران: انتشارات سمت.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۶۷). ایران و قضیه ایران، ترجمه: وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوادی یگانه، محمد رضا و کچوئیان، حسین. " دوره اول هویت یابی ایرانی " نامه پژوهش فرهنگی شماره ۱۰. ۱۳۸۵، صص ۱۵۵ - ۱۹۴.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۸). تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: نشر صراط.
- لمبتون، آ. ک (۱۳۷۲). مالک و زارع در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوریمر، جان گوردون (۱۳۹۹). بلوچستان و تاریخ مکران ایران ۱۶۰۰ تا ۱۹۰۵، ترجمه: محمد جواهر کلام، تهران: موسسه آبی پارسی، انتشارات پل فیروزه. با حمایت سازمان منطقه آزاد چابهار.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). امیران مزددار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه: حمیدرضا ملک محمد نوری، تهران: انتشارات شیرازه کتاب ما.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶). بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی و پیدایش افغانستان، ترجمه: عباس احمدی، تهران: نشر معین.
- محمود، محمود (۱۳۵۸). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تهران: اقبال.
- ملازهی، پیرمحمد، " تحولات سیاسی - ایدئولوژیک در بلوچستان "، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۸، تابستان ۱۳۸۰، صص ۸۹ - ۱۰۶.

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۵۵

- میگدال، جونل (۱۳۹۵). دولت در جامعه، ترجمه: محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- مشفق فر، ابراهیم، "کارکرد نظامی ایلات و عشایر در ایران"، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۲۱-۲۰، پائیز و زمستان ۱۳۸۲، صص ۲۱ - ۴۶.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). ایران پیش از سرمایه داری، ترجمه: حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز.
- های، کالین، (۱۳۹۰). درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران: نی.

- Harrison, Selig S. (1981). In *Afghanistan Shadow: Baluch nationalism and Soviet temptations*. New York: Carnegie Endowment for international Peace.
- Kashani-Sabet, Firoozeh. (1999). *Frontier Fiction: Shaping the Iranian Nation, 1804-1949*. London: I. B.Tauris.
- Malesevic, Sinisa. (2004). *The Sociology of Ethnicity*. SAGE Publication. London. Thousand Oaks. New Delhi.
- Shahvar, Soli, "Communication, Qajar Irredentism, and the Strategies of British India: The Makran Coast Telegraph and British Policy of Containing Persia in the East (Baluchistan)", Part 2, *Irania Studies*, vol 39/4, (December 2006): pp 569 – 595.
- Tilly, Charles, (2005). *Identities, Boundaries, and Social Ties*, The University of Michigan, Paradigm Publishers.
- Mann, Micheal, (1986). *The Sources of Social Power: The Rise of Classes and Nation - State*. Cambridge paperback library.